

توجه

استفاده از متن ملزم به اجازه رسمی از صاحب اثر میباشد

نمونه متن استندآپ

آقا مابزرگ شدیمو دیگه وقتش شده بود که داماد بشیم که یه روز مامانم اومد بهم گفت: ببین پسر من یه کیس خوب برای ازدواجت سراغ دارم

-منم از خدا خواسته گفتم: وای یعنی این دختر خوشبخت کی می تونه باشه

-مادر م گفت: خفه شو عوض این حرفا برو یه دس لباس بخر بیا-امشب میرم خواستگاری

- آقا ما رفتیم لباس رو خریدیم اومدیم خونه -شب شد تیپ رو زدیم ویا خانواده رفتیم برای مراسم خواستگاری

آقا ما رسیدیمو رفتیم نشستیمو منتظر بودیم عروس خانوم بیان -تا این که مامانم گفت: خوب عروس خانوم ما تشریف - نیارن

-مادره گفت عروس خانوم نشستن اینجا -مادر م گفت نه کسی که ما دیدیم این شکلی نبود-اون خیلی خوشگل تر بود

بابای دختر خ گفت ببخشید شما دختر منو از کجا دیدید؟؟

مامانم گفت والا -نیم رخشو تو توییتز دیدم-اون رخشو تو اینستا- دستاشو هم تو تلگرام-چسبوندیم به هم خوب در اومد!!!! گفتیم بریم خواستگاری

دیدیم اعضای خانواده دختر همه زدن زیر خنده؟؟

/گفتیم به چی می خندین؟

-گفتن آخه دختر ما مدیر پیج های دختر خالسه و عکس های اونو میزاره

- همون جا من بلند شدم اما بابام دستمو کشید گفت ببین حالا که تا اینجا اومدیم همینو می گیریم

منم گفتم شب دیر میام خونه -ودیگه فکر ازدواج رو از سرم بیرون کردم

..آقا قبل از ازدواج یه چک بکنین مهارت های خانومتونو

- آقا ما یه همسایه داریم تازه ازدواج کرده وهمیشه زنش غذا هارو میسوزه

- الان یه هفتس که از آتش نشانی براشون غذا میارن که زنه آشپزی نکنه

--به خدا بده این کارا

مامانم همیشه میگه بابات تو مراسم خواستگاری مون یک حرفایی میزد که آدم شاخ در می آورد!!گفتم چطور

-مگه؟؟گفت هیچی خیلی سوالای فنی و فلسفی می پرسید

منم یه نگاه به بابام کردم وچند دقیقه فک کردم ولی فنی ترین سوالی که از بابام به ذهنم رسید این بود که شام چی داریم؟؟

-خداییش نمی دونم مامانم در مورد چه سوالایی میگفت

آقا همون همسایه که گفتم هر روز غذا می سوزه دم در خونشون تصادف کرد -فک کنم نفس های آخرش بود -

دورش جمع شدیم که دیدیم داره میگه زنم -زنم -بگین بیاد-ماگفتیم شاید کاری داره با زنش رفتیم زنشو آوردیم -

- همسایمون بهش گفت

بین زن من دارم میمیرم ولی بعد از من فقط با مظفر ازدواج کن -زنه گفت چرا؟؟برایچی؟؟گفت ازش پول طلبکارم- هرچی بهش میگم نمیده-میخوام تلافی کنم-آقا یه دفعه مظفر که اون پشتا بوداومد یه مشت پول داد به همسایمون گفت -آقا مارو ببخش فقط این کارو نکن -از اون طرف زن همسایمون عصبانی شد کیفشو زد تو سر همسایمون و اون مرد

-دکترا گفتن بدبخت فقط پاش شکسته بوده ولی زنه زد کشتش

آقا ما روز اول مهر رفتیم مدرسه معلم اومد سر کلاس -ولی از فرداش به مدت یک هفته نیومد-جویا شدیم گفتن که ازدواج کرده-روزی که اومد بهش گفتیم آقا تو ۳ ماه تعطیل بودی ازدواج نکردی چرا الان ازدواج کردی؟؟؟

-گفت آخه بچه تو نمی فهمی چون اونوقت نمی خواستم تعطیلاتم رو خراب کنم

-ومن همون جا قانع شدم

یه روز عمم به شوهر عمم گفت چرا قبل از اینکه بیای منو بگیری نگفتی هیچ چی نداری؟؟شوهر عمم گفت من که امی گفتن من بدون تو هیچ چی تو دنیا ندارم ولی تو میخندیدی و کیف می کردی

آقا هیچ وقت به یه دختر نگین چرا ازدواج نکردی؟چون جورى قانع تون میکنه که دیگه دوس دارین از صفحه -روزگار محوبشین

آقا یه روز خالم به دهنتر خالم گفت دختر خستم کردی آخه چرا شوهر نمیکنی از دستت راحت شم؟؟

-دختر خالم گفت چون عشق اول و آخرم شوهر تو بود

-آقا از اون روز دیگه خالم شبها شوهرشو به خودش می بنده که دختر خالم عشقشو ازش بگیره-اصلا یه وضعی

یامثلا ما سر کلاس بودیم معلم از بچه ها می پرسید دوست دارید در آینده چیکار کنید؟؟

اصغر گفت:من دوس دارم پولدار بشم از دواج کنم وزنم رو خوشبخت کنم؟؟

همین سوال به یکی از بچه های تنبل کلاس رسید معلم که ازش پرسید یکم مکث کردو گفت من می خوام زن اصغر - بشم

آقا باورتون همیشه از اون روز دیگه مامعلمون رو ندیدیم -اصغر هر روز ساندویچش رو با زنش ببخشید با اون شاگرد تنبله نصف میکنه

و در آخر آقا الان خیلی چیزها فرق کرده مثلا قدیم پسر روز عروسی دختر و می دید اما الان مادر پدرا -قدیم پسرا -سببشون کلفت میشد می رفتن خواستگاری الان هرچی ابرو باریک تر میشه

-اما تنها چیزایی که موندن منم تویی و خدای ماست

-دلتون شاد ولبتون همیشه خندون

یاحق

نویسنده: مهدی چدانی

راه ارتباط :

<https://www.namanew.ir/artist/mahdi-chodani>